JAMIA HAMDARD
M S S COLLECTION
قسم المخطوطات

891.551
H27 Z

ورق سوم

JAMIA HAMDARD ★ CENTRAL LIBRARY NEW DELHI ★
C. No. 238
Date 2/02/2002

FUMIGATED

زاد المسافرین

۲۲۹

۲۲۷۱

Acc No

43

JAMIA HAMDARD ★ CENTRAL LIBRARY NEW DELHI ★
Acc No 238
Date 02/02/02

JAMIA HAMDARD
قسم المخطوطات

FUMIGATED

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برتر از آن همه که گفتند   آنان که بدید یا نهفتند
آنجا که تو بی چو من نیاید   پس جرم این سخن بیا

الها اول تو بودی ازل بی اول
صاحب ان نور انبیای مرسل
الها نور کمال خلق پیغمبر [illegible]
جلوه ای نور [illegible]
[illegible]

در اول نظر ما بنا یزدان است
کسی تو نیست پایان [illegible]
[illegible] غایت [illegible]
[illegible]

عقل از نظر تو یک نظر یافت   تا از پس و پیش خود خبر یافت
[illegible] ره [illegible] نیامدند   ز هستی خود چو قصه خو

ز امر تو مفرد و مرکب   بی علت و آلت مرتب
علم تو محیط هر کم و بیش   بی هیچ تفاوت از پس و پیش

[illegible] بسر این سخن چنان دور
کان حسن ذره را آفتاب بر نور
[illegible] عالم
[illegible] همیشه روح اعظم
[illegible] گفتند سبحانک ما عرفناک
[illegible] آدم [illegible]

[illegible] زنار [illegible]
[illegible] بلغت و [illegible]
لا احصی [illegible]
احمد که خلاصه وجود است
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربنا ظلمنا [illegible]

قومی که در این طواف گاهند   سرگشته بفکر لا الهند

ای [illegible] نهان و آشکارند
جمعی ز پی تو در [illegible]
قومی ز غم تو در مناجات
هم در هوس تو باده نوشان
هم در طلب تو [illegible] پوشان
[illegible] غم تو [illegible]
در مسجد و خانقاه و محراب

[illegible]

ترسا که زند همیشه ناقوس   چوبک زن [illegible]
[illegible] نشست   و آن دیر و کلیسیا بهانست

چندین

هندو که همیشه بت پرستند هر صبح دو علامت میفرستند
چو یاد تو هست بر زبانش زنار وفاست در میانش

از تو کسی بعقل شیمند نتوان
لو کو زن کوی تن بوست
چون ناخنه که در جهان بست
وز سنه تو با همه طلاجی
و عان نجس بجز صاحی
و نیز عمر بر بنده در بیش
این جمله ز دین و علت

توحید تو از جهاد و حیوان
آن ذره که در هوای هست بند
وان چیست که در قفص بشستند
فی لطفه ... بجز تو اطلال جبروان
و زانچه بنه ز تو تراته در این کوی
پیدا شده نو هبر سنه سیو یا

اندیشه بتو چه ماند آخر با جز تو تراکه داند آخر

اینکس که در این تفکر افتاد
دیده در این ره ... افتاد
ره کار که حسیر ر ... تنبار ارزات
اند بنبه ز اصحاب و نا با دنت
در ای که کان ... خوبان رفت
حبی جی زبان کار نبودن رفت
حرفی که رو در ره ... تعلیسب

اسم و صفتی دفع نندبی
با طنبه ارو ضینال کس
معلوم نشد کرصیبه
حفا کو ز زین فلک معلوم
و اندر صفتش ... بروم
بی تشنه او فرد ر ... نج
و فر سند بی حل ... بوقت واران بود حد

زین قصه مجال دم زدن نیست جز سوختن و فنا شدن نیست
قومی که ز جمله پیش دیدند در آینه عکس خویش دیدند